

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از یادداشت های زنده یاد "اکرم یاری" از کتاب "یا سوسیالیسم یا توحش"  
بازتایپ و ارسال: داکتر ظاهر تیموری با یادداشت پورتال  
۲۶ اکتوبر ۲۰۲۲

## انقلاب و مسأله ملی- (۱)

دولت افغانستان بر پایه نیرومند کردن قدرت مرکزی و شونیسیم پشتون استوار است، تضاد میان درانی ها و غلزائی ها تضاد بالائی طبقه حاکمه پشتون است و همواره از زمان عبدالرحمان تا کنون این تضاد سبب ایجاد کشمکش های درونی میان این دو قبیله بزرگ پشتون بوده است، چون دولت افغانستان توسط پشتون های درانی که اکثریت تمام ایشان در افغانستان امروزی مقیم اند ایجاد شده و سایر قبایل غلزائی ها که اکثراً در پاکستان قرار دارند. بناءً مسأله پشتونستان در حقیقت از یک لحاظ، جلوه مدرن تضاد میان درانی ها و غلزائی ها است.

[شمار] قبایل پشتون پاکستان کمتر از تعداد پشتون های افغانی نیست و غلزائی افغانی به صورت عمده در نتیجه کوچی بودن خود حلقه اتصال میان درانی های افغانی و پشتون های پاکستان اند و از سویی، چون پشتون های پاکستانی صنعتی تراند، غلزائی های کوچی که علاوه برمالداری به تجارت نیز می پردازند از لحاظ اقتصادی بیشتر وابسته پاکستان اند تا افغانستان، و گذشته از آن قبایل مهمند، صافی و شینوار از لحاظ جمعیتی میان افغانستان و پاکستان تقریباً نصف (شده) اند به این صورت است که پشتون های پاکستان و غلزائی ها در واقع امر با درانی ها بر سر اقتدار افغانی برای تسلط بر کل پشتون ها (که در حقیقت تسلط بر افغانستان است) رقابت می کند. خان ولی به تحریک شوروی می خواهد (رهبر) پشتونستان آزاد ویا رهبر کل پاکستان شود، آنگاه اگر شوروی نتواند در افغانستان کاملاً بر اوضاع مسلط شود نقشه می کشد تا به نام وحدت پشتون ها، حد اقل پشتون های افغانستان را جز خاک پاکستان سازد. یعنی تجزیه افغانستان را در سر می پروراند، چنانچه این نظریه درست آید، آنگاه یقیناً ایران (بخوان امریکا) آرام نخواهد نشست و مناطق غربی و جنوب غربی افغانستان را خواهد بلعید در آن صورت شمال هندوکش را خود جناب تزار های روس آنآ فرو خواهند برد.

بناءً قشر بالائی طبقه حاکمه پشتون در افغانستان به دو شعار که در حقیقت دو رنگ یک پرچم اند چسبیده اند، آن هائی که از قشر خرده بورژوازی مرفه برخاسته و کمی رنگ ملیت خواهی آن ها تیره تر است، به شعار « افغانستان کبیر» چسبیده اند، اینان نه ایران را به رسمیت می شناسند و نه پاکستان را و خواهان احیای امپراتوری احمد شاه درانی اند.

مسلم است که در دنیای امروزی این کار جز خیال ابلهانه ای بیش نیست و از این جاست که چلوصاف شان آب نمی گیرد و جز بلند کردن شعار، دیگر در فکر پر کردن کیسه و بالا بردن پیک اند زیرا یک آرزوی خیالی در عمل همیشه به بالا بردن پیک می انجامد.

دسته دوم که عمل گرا تر اند و قدرت را در دست دارند شعار خود ارادیت پشتونستان و به رسمیت نشناختن خط دیورند و ضمیمه کردن پشتونستان را به افغانستان پیش می کشند، منشأ این شعار درست از زمانی پیش می آید که در اوایل سال های ۳۰ یعنی وقتی که امپریالیزم امریکا پیمان بغداد را به شمول ایران، ترکیه، عراق و پاکستان ایجاد و پایگاه های اتمی اش را در پشاور تأسیس کرد، پشتون های بر سر اقتدار در افغانستان از آن جایی که و اسال قدیمی ایشان « انگلیس» در موقعیتی نبود تا آن ها را (برای) بر سر اقتدار نگهداشتن شان یاری دهد و امریکا نیز برای به دست گرفتن ایران(نفت) حاضر نشد پروژه وادی هلمند را در افغانستان پیش ببرد و لزوماً افغانستان را (دو فاکتو) تجزیه شده دانست {غرب و جنوب غرب آن از ایران، جنوب و جنوب شرق و شمال شرق آن از پاکستان} و از آن دست برداشت.

در نتیجه تمامی این عوامل تمام پشتون های بر سر اقتدار افغانستان مجبوراً برای حفظ خود (حفظ سلطه خود) شعار به رسمیت نشناختن خط دیورند را به کمک رویونیست های روس پیش کشیدند. پشتون های بر سر اقتدار در آن زمان می اندیشیدند، خط دیورند را و اسال مان انگلیس بین ما و هند بریتانوی مرز قرار داده، حال که (پاکستان امریکائی) و (ایران امریکائی) پدید آمده ایجاد خط دیورند «عقیم» است و کاری از دستش بر نمی آید ما خود را مستقیماً در آغوش مخالف امریکا یعنی شوروی می اندازیم تا اگر امریکا بخواهد جنوب هندوکش را جزء پاکستان سازد، ما بتوانیم به کمک شوروی پشتونستان را جزء افغانستان بساریم.

تاریخ نشان می دهد که قدرت حکومت مرکزی در افغانستان همواره در نتیجه سرکوب قوه آزادی طلبانه قبایل داخلی افغانستان استحکام یافته است در دورانی که این قوه مرکزی ناتوان شده (مانند دوران امان الله) شورش های قبیله ئی توانسته بازیچه نیروهای امپریالیستی قرار گیرد. در مورد رشد سرمایه داری این موضوع نیز از طرف طایفه حاکمه سرمشق قرار گرفته، آن ها نمی خواهند سرمایه داری به صورت لیبرال رشد نماید (به استثنای دوران اولیه ده سال اول سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه). زیرا رشد لیبرال سرمایه داری مرکزی قدرت جدید را به غیر از دولت در جامعه ایجاد می کند، شیوه رشد سرمایه داری که در افغانستان انتخاب شده و به کار می رود، رشد متمرکز سرمایه داری بروکراتیک یعنی سرمایه داری دولتی است. به صورت مشخص از سال های ۳۰ تا کنون ادامه دارد این طرز رشد سرمایه داری قدرت اقتصادی را نیز علاوه بر قدرت سیاسی در دست دولت متمرکز می سازد، ولی خود این عامل ابتکار سیاسی دولت را به صفر تنزل می دهد، یعنی به همان تناسب در ساحة اقتصادی دولت کنترول عام و تام را در اختیار می گیرد، در ساحة سیاسی، رشد نیرو های سیاسی از دولت دورتر می شود و مخالفان سیاسی بیشتر می گردد، در این شرایط یگانه راه کنترول دولت بر نیروهای سیاسی، تقویت نیروی پولیس یعنی فاشیستی کردن سراسر دستگاه دولت از یک طرف و پرورش اجنت های سیاسی نقابدار و رخنه کردن آن ها در جریانات سیاسی اپوزسیون(و) به وسیله ایشان کنترول و یا منحرف و یا سرکوبی این نیروها می باشد.

بدین سان دولت مرکزی با تقویت نیروهای نظامی خود از یک سو و متمرکز ساختن و رشد اقتصادی کشور در کف خویشتن از سوی دیگر، هم تمایل(به) خود سری را از نگاه سیاسی از جانب قبایل مخالف درهم می کوبد و هم با پیشرفت حلزون وار اقتصاد سرمایه داری به تدریج بقایای اقتصاد فئودالی و طایفه ئی را مترزل می سازد به عبارت

دیگر، افغانستان به عرصه نیمه فئودالی- نیمه استعماری در شرایط نیمه دوم قرن ۲۰ کاملاً وارد شده است. دولت مرکزی دو تکیه گاه عمده دارد: اول ارتش، دوم بروکراسی

در ترکیب این دو تکیه گاه عناصر فئودالی و سرمایه داری بزرگ بروکراتیک شامل اند ولی عناصر فئودالی این دولت، فئودال ها اند که تا حدی از مناسبات قبیله ئی خود را آزاد کرده اند (ملاکین بروکرات) و هم چنان سرمایه بروکرات که منبع آن کمک های خارجی است توانسته است افرادی را از میان اقشار گوناگون طبقات اجتماعی به خود جذب نماید رفرم (اصلاحات) ارضی که به منظور تقویت بروکراسی و در هم شکستن باز هم بیشتر قدرت سران قبایل و طوایف به میان کشیده شده ناراضیان جدید (ی) در میان سران قبایل در دهات ایجاد کرده است. در عین حال بالا رفتن مالیات ارضی به شیوه مالیات مترقی (ارضی) بر این ناراضیانی باز هم بیشتر افزوده است ولی با تقویت ارتش و پولیس، دولت مرکزی قوه متقابل این ناراضیانی را استحکام بخشیده است ولی این ناراضیانی که در فرم سیاسی خود به شکل استقلال طلبی قبیله ئی و در نتیجه تجزیه طلبی در می آید، یک نیروی بالقوه است که می تواند در صورت استعمال شدن از طرف نیرو های امپریالیستی اوج گیرد. رفرم ارضی و مالیات مترقی ارضی به رشد روابط پولی در دهات سرعت بخشیده و به بورژوازی تجاری رشد سریع تر می بخشد، ولی از بالا سرمایه داری بزرگ بروکراتیک جلو صنعتی شدن این بورژوازی را به طور عمده سد می کند چون بورژوازی بروکراتیک در اثر سوء اداره و عدم قدرت کافی خود نمی تواند در امر صنعتی شدن کشور نقشی ایفاء نماید لهذا از رشد بورژوازی تجاری نمی تواند کاملاً و صد در صد جلوگیری نماید ولی در همه حال رشد آن را می تواند تا آنجائی مانع گردد که به قوه رقیب اقتصادی آن بدل شده نتواند بناءً اپوزیسیون دوم دولت بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی مرفه است که سیاست تحدید و کج دار و مریز دولت آن ها را ناراحت ساخته و از نموی کامل آن ها جلوگیری می کند.

قشر وسیع خرده بورژوازی شهری و دهاتی از دکانداران متوسط و کوچک گرفته تا صاحبان سرویس های انفرادی و اهل کسبه و مأموران پائین رتبه دولت و صاحبان مشاغل آزاد، ناراضیان آتشیانی اند که در معرض سوء استفاده و ارتشای بروکراسی قرار دارند و هم مورد هتک حیثیت و بی احترامی مقامات عالی و پایانی پولیس و بروکراسی واقع می شوند. بیکاری، بلند رفتن نرخ ها، پیدایش احتیاجات جدید تر زندگی معاصر و در عین حال آگاهی بیشتر بر وضع زندگی طبقات بالائی و فهم نسبتاً عمیق تر مسایل زندگی، این قشر را که روشنفکران ۹۰ درصد از میان اینان برمی خیزند قشری مهم در اجتماع قرار می دهد در شرایط فعلی اکثریت مطلق گروه های سیاسی مختلف از میان این قشر تولید می شود با تناسب افزایش احساسات انقلابی گری در میان این قشر عملاً امکان پیشرفت یک جریان واقعاً انقلابی در درون خود این قشر کاهش می یابد زیرا از یک سو ناهمگونی و تنوع بی حد و حصر منافع گروه های گوناگون سبب ایجاد انواع گروه های سیاسی در میان ایشان می شود و از سوی دیگر کنترل بیشتر پولیس که در میان ایشان سهل تر عملی می گردد هر گونه روند سیاسی پایدار و مطمئن را در آنجا نا مطمئن می سازد و با وجود آن این قشر نقشی مهم در اوایل انقلاب ایفاء می نماید.

در عین حال کارگران و دهقانان یعنی توده های اصلی مولد کشور، اکثریت قاطع ۸۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، دهقانانی که اکثراً دهقانان بی زمین و کم زمین کشور اند در دهات پراکنده می باشند و تحت شرایط گوناگون فئودالی و نیمه مستعمراتی قرار می گیرند، اینان تا کنون شعور سیاسی کسب نکرده اند و اکثراً دارای احساسات مذهبی و قبیله ئی اند به تناسب تقویت قدرت نظامی و بروکراسی نیرو های قبیله ئی در افغانستان تضعیف می یابد ولی عنعنات و روحیات مردم در دهات به علت آن که شیوه تولید اساساً تغییر نخورده باقی می ماند تا مدت طولانی به شیوه کهن در چارچوب مرادفات قبیله ئی حفظ می شود این امر از یک طرف سیاست قبیله ئی را به صورت ناب و خالص آن، آن

چنان که در اوایل قرن ۲۰ و یا اواخر قرن ۱۹ وجود داشت و رشکست می کند و شیوه جدید یعنی کما بیش دید سیاسی و طبقاتی را به میان می کشد ولی از سوی دیگر، دید سیاسی و طبقاتی خواه نا خواه به شکل به اصطلاح ملی بروز می کند که محتوای این ملیت جز احساسات قبیله ئی چیزی دیگری بوده نمی تواند. بنابراین همان طور که در اوایل قرن بیستم سران قبایل در تشکیل سیاست افغانستان نقش مهمی ایفاء می کردند، حالا گروه های سیاسی روشنفکران با ایدئولوژی های جدید نقش مهم را دارا می باشند.

چون عمده ترین دشمن طبقاتی کارگران و دهقانان بروکراسی نظامی است بنام عمده ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی- اندیشه مائوتسه دون دهقانان می باشد از اینجا بر می آید که مرکز فعالیت های انقلابی در دهات است، ولی از سوی دیگر پائین بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می شود که جریان سیاسی انقلابی نتواند برآمد مهم و آشکاری داشته باشد چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولس نیرومند متکی است لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط می تواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه ها و تشکل نا مرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد زیرا دولت مسلح را فقط می توان با خلق مسلح پاسخ گفت از این رو، دهات و شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده های دهقانی اساس فعالیت حزب کمونیست است ولی در باره فعالیت های شهری نیز باید در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته های کوچکی که دارای شعور سیاسی عالی باشند اهمیت درجه اول قایل شد زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وهله فقط می تواند از این راه صورت گیرد، سیاست جبهه متحد باید فعالانه پیشبرده شود زیرا فساد بروکراسی و اجحافات نا محدود آن یک جنبش وسیع واقعاً توده ئی به وجود می آورد و حزب کمونیست بدون شرکت و لزوماً رهبری مؤثر این جنبش توده ئی نمی تواند به رشد خود ادامه دهد.

درک صحیح اندیشه مائوتسه دون حلقه کلیدی ست که بدون آن هرگز نمی توان نه به تشکیل هسته روشنفکری حزب و نه به ایجاد مناطق پایگاهی نیروهای مسلح خلق و نه ایجاد جبهه متحد با سایر طبقات و اقشار جامعه دست یافت چون قشر نسبتاً گسترده خرده بورژوازی شهری و دهاتی و هم چنان لمین پرولتاریا به انقلابی گری سطحی مجهز می شوند، انواع گوناگون اپورتونسیسم مارکسیستی می تواند پدید آید این عامل باز هم بیشتر به اهمیت مبارزه به خاطر صفای مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون می افزاید.

خلق و پرچم که برنامه ایشان با اعلامیه «خطاب به مردم» از طرف خود جمهوری بر سر اقتدار قاپیده شده است و در عین حال جمهوری آن را به میل خود اعمال می کند چه رسالتی برایش باقی مانده؟ به صورت عموم یگانه رسالت آن ایفای نقش سرویس جاسوسی وسیع برای جمهوری است، ادعای اپوزیسیون خلق و پرچم در برابر جمهوری به نظر من عوام فریبانه است زیرا بدون یک کودتای رویزیونیستی، این جمهوری قادر است به صورت آهسته تمام خواسته های خلق و پرچم را برآورد و خلق و پرچم جز کودتای ضد جمهوری که آن هم به گمان از دستش ساخته نیست\* غیر از همیاری باطنی و اپوزیشن ماندن ظاهری کاری دیگری نمی تواند انجام دهد.

ادامه دارد.

#### یادداشت:

با تأسف برداشت نادرست زنده یاد "اکرم یاری" از توانائی های نظامی خلق و پرچم و برخورداری آنها از حمایت گسترده سوسیال امپریالیسم شوروی، به نحوی باعث غافلگیری نیروهای انقلابی حین کودتای ثور ۵۷ انجامید. فاجعه ای که تا امروز نیروهای انقلابی و مجموع خلق ما توان آن را می پردازند.

اداره پوزتال" افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"